

نقد و بررسی کتاب ختم الغرایب خاقانی

تصحیح دکتر یوسف عالی عباس آباد

سراغاز

بی تردید، خاقانی یکی از ارکان استوار شعر فارسی است که قدرت اندیشه او در ترکیب الفاظ و خلق مضامین جدید در ادب فارسی کم نظیر است. چشمه جوشان ذهن او در برابر کوچکترین محرک و واکنش نشان می دهد و دیوان او مجموعه ای از تضادهاست. ممکن است ما در دیوان شاعران دیگر نیز با این تضادها روبه رو شویم؛ اما این تضادها در دیوان خاقانی نمود دیگری دارد؛ چراکه منبعث از زندگی شاعر است؛ جذی جولاه، پدری درودگر، عمویی طیب و فیلسوف و مادری که کنیزکی نسطوری و طبّاخ بوده، دنیای کودکی او را دچار تضاد کرده است. کافی است تا به همه اینها، طرد شدن او از جانب پدر را هم بیفزاییم تا چگونگی شکل گیری شخصیت او را درک کنیم.

احاطه خاقانی به بیشتر علوم و وارد کردن اصطلاحات پزشکی، نجوم، شطرنج و تعبیرات دین مسیحی و حتی بازی های دوران کودکی در شعر، باعث ایجاد مضامینی خاص شده که قبل از او سابقه نداشته است. شاید به جرئت بتوان ادعا کرد که رد پای تمام صناعات ادبی در اشعار او دیده می شود و دیوان او دایرة المعارفی برای شعر فارسی است.

سخن گفتن به که ختم است؟ می دانی و می پرسی

فلک را بین که می گوید به خاقانی به خاقانی (دیوان: ۴۱)

مثنوی تحفة العراقین شرح مسافرت خاقانی به مکه و عراقین - عراق عرب و عراق عجم - است و او در ضمن این سفرنامه، که اولین سفرنامه منظوم فارسی است، به مشاهیر و رجال هر شهر اشاره کرده است و در پایان نیز این مثنوی را به جمال الدین ابوجعفر محمد

سید مهدی طباطبایی*



* ختم الغرایب (تحفة العراقین).

* خاقانی شروانی

* مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر یوسف عالی

عباس آباد.

* چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۶.

بن علی اصفهانی تقدیم می‌کند (ر.ک: فروزانفر، ۱۳۶۹)

اشاره

تا چند وقت پیش تصور می‌شد که قدیم‌ترین نسخه تحفة العرّاقین مربوط به سال ۷۹۱ و متعلق به کتابخانه ایاصوفیا باشد؛ اما با پیدا شدن نسخه‌های با عنوان ختم العرّاب در کتابخانه ملی اتریش، با تاریخ کتابت ۵۹۳، دکتر یوسف عالی عباس‌آباد به تصحیح و شرح ابیات آن همت گماشتند و - به فرموده خود - سه سال در این کار زحمت کشیده و از محضر برخی از بزرگ‌ترین استادان زبان و ادبیات فارسی بهره‌ها برده‌اند (ر.ک: مقدمه کتاب). این کتاب با مقدمه مصحح آغاز می‌شود، که مختصری است در احوال خاقانی و سفر حج او، که منجر به سرودن ختم العرّاب شد، ارزش‌های مثنوی ختم العرّاب، ویژگی‌های زبانی، شروح پیشین کتاب، نسخ مورد استفاده، ویژگی‌های زبانی نسخه اساس و شیوه تصحیح. در ابتدای کتاب، مقدمه منثور خاقانی - که در نسخه وین نیامده است - ذکر شده و بعد از آن، متن کتاب در ۶ فصل منظم آمده است. تعلیقات و توضیحات کتاب صفحات ۲۴۵ تا ۵۵۶ را در بر می‌گیرد و در پایان کتاب نیز فهرستی جامع از آیات، احادیث، اشخاص، مکان‌ها، و اصطلاحات تصوف، دیوانی، طیبی، موسیقی، نجومی، نرد و ترکیب‌های متن، فهرست الفبایی ابیات و فهرست منابع و مأخذ ذکر شده است. این کتاب در پاییز ۱۳۸۶، توسط انتشارات سخن منتشر شد و در سومین دوره جایزه کتاب فصل، یکی از برگزیدگان بخش ادبیات گردید.

ضمن ارج نهادن به تلاش مصحح محترم، ذکر این نکته ضروری است که هدف نگارنده مقاله به هیچ وجه نادیده گرفتن زحمات مصحح کتاب نیست؛ که تصحیح متون، کاری طاقت‌فرساست و همواره اختلاف‌هایی در روش کار و نسخه‌خوانی وجود دارد. با عنایت به این نکته که پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد نگارنده، تصحیح و شرح ابیات همین کتاب، به راهنمایی دکتر محمدرضا ترکی بود، به پیشنهاد نشریه وزین کتاب ماه، بررسی و نقد ختم العرّاب را عهده‌دار شد و آنچه در ادامه می‌آید، بررسی توصیفی - انتقادی کتاب مذکور است:

بخش اول: مسائل مربوط به تصحیح متن

الف: عدم رسم الخط واحد برای خواندن تصحیح

در تصحیح نسخه، رسم الخط واحدی به کار نرفته است. اگر مصحح محترم در ابتدای تصحیح گزارشی کامل‌تر درباره رسم الخط نسخه ارائه می‌کردند، بسیاری از مشکلات و آنچه در پاورقی ذکر شده است، حل می‌شد؛ مثلاً در این نسخه دو بار واژه مختوم به «ه» به کلمه بعدی چسبانده شده است، که در بیت ۱۶۷ «که بود» در نسخه به صورت «کبود» آمده و در تصحیح، شکل امروزی آن، بدون ذکر در پاورقی، آمده است. در بیت ۳۵۰ نیز «سه جاده» به صورت «سجاده» آمده است و ضمن تغییر شکل آن به صورت امروزی، «سجاده» در پاورقی آمده است.

نکته دیگری که در نسخه وین کاملاً مشهود است، جابه‌جایی نقطه‌های کلمات یا کم و زیاد بودن آنهاست (برای آگاهی بیشتر، ر. ک: پیشگفتار ایرج افشار بر نسخه)؛ اما مصحح در این کار نیز روش یکسانی ندارد. در پاره‌ای از اوقات، هر کلمه‌ای که مشکل نقطه‌گذاری

دارد را در پاورقی می‌آورد:

شماره بیت	نسخه وین با ذکر در پاورقی	تصحیح
۵۵۵	حنین	جبین
۷۹۹	عرتش	عرتش
۱۰۰۸	حیات	جنات
۲۶۹۲	بستان	پستان

اما در پاره‌ای از موارد، این کار را انجام نمی‌دهد:

شماره بیت	نسخه وین بدون ذکر در پاورقی	تصحیح
۵۶۲	حاتم	خاتم
۶۰۶	جاک‌زده	خاک‌زده
۱۰۳۷	عرفه	غرقه
۱۲۷۰	نی‌بست	پی‌بست
۱۳۱۲	نخل	نحل
۲۹۸۵	ایر	ابر

مصحح، در خصوص کلماتی که به «ة» تأیید عربی ختم می‌شوند نیز روش یکسانی ندارد؛ او اکثر این کلمات را به «ت» فارسی تبدیل و شکل آن در نسخه وین را در پاورقی آورده است؛ مانند «زکات» (۱۰۵۰) و «صحنات» (۲۵۴۶)؛ اما در بیت ۱۵۱۹ تصحیح، «صفوة» آورده بیت ۲۱۷۰، بدون ذکر در پاورقی، «نجاه» نسخه وین را به «نجات» تبدیل کرده است و همین شیوه را در بیت ۲۲۳۴، در واژه «زکات» به کار بسته است.

مصحح در نگارش «او» که بعد از حروف می‌آید، شیوه منسجمی ندارد؛ مثلاً در بیت‌های ۱۲۵۲ و ۱۳۰۸ آن را به صورت «در او» آورده است؛ اما در بیت‌های ۱۳۰۵ و ۱۵۷۱ به صورت «درو» ذکر کرده است. در بیت‌های ۱۰۷۶ و ۱۳۲۱ تصحیح، «برو» (بر او) و در بیت ۲۷۶۱ «چنو» (چون او) آمده است.

در دو بیت از نسخه وین، «که» به صورت «کی» آمده و مصحح در هر دو مورد آن را به «که» تبدیل کرده است؛ اما یک بار «کی» را در پاورقی آورده (۱۸۷۰) و یک بار نیآورده است (۲۹۸۰).

درباره شکل نوشتاری کلمات هم این گونه است: «خرسند» در ابیات ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ به دو صورت «خورسند» و «خرسند» آمده است، که شایسته بود در تصحیح، یک گونه نگارشی رعایت می‌شد. واژه «نقس» در بیت ۲۸۱۵ به شکل «نقص» ذکر شده است، که غلط املائی است و همان گونه که مصحح در بیت ۹۱۳ «صرخاب» را به "سرخاب" تبدیل کرده است، بهتر بود این واژه را هم اصلاح می‌کرد.

ب: در متن، اصطلاحی آمده و در تعلیقات، اصطلاحی دیگر شرح شده است:

دلیل اینکه چرا مصحح محترم دچار این اشتباهات شده است، برای من روشن نیست. به همین دلیل، فقط به ذکر این موارد اکتفا می‌کنم:

شماره بیت	متن	تعلیقات
۵۳۵	نرگس‌های سقف	نرگس‌های چرخ

گنبد سبز	گنبد پیر	۱۰۳۱
قال قال	قال و قال*	۱۲۹۰
عیسی نفس	آتش نفس	۲۸۰۷

* به نظر می‌رسد «قال قال» بهتر باشد، که در لغتنامه به معنی گفت‌وگویی بسیار و منازعه در گفت‌وگو آمده است:

علم را از جایگاه او بجوی

سر بتاب از عمرو و زید و قال قال (قبادیانی، ۱۳۷۸: ۲۸۹)

ج: آنچه در نسخه وین آمده، در تصحیح نیامده و حتی در پاورقی هم ذکر نشده است:

از دیگر اشتباهات مصحح محترم، بی‌توجهی به آن چیزی است که در نسخه وین آمده است؛ که در متن مصحح و در پاورقی به آنها اشاره نشده است. در جدول زیر، ۳۸ مورد از این اشتباهات آمده است:

۱. در نسخه وین «بیخ» است، بدون نقطه؛ اما در تصحیح «میخ» آمده است. این کاربرد در بیت ۹۸۷ هم دیده می‌شود؛ اما در آنجا «بیخ» را به «میخ» تبدیل کرده و «بیخ» را در پاورقی آورده است.
۲. در نسخه وین «دست‌انبویی است» و در تصحیح، «دست‌انبویی است». بیت بعد که «گوی انگله‌ای» آمده است، ترجیح «دست‌انبویی»

شماره بیت	نسخه وین	تصحیح
۴۹	سیکساران	سیکساران
۱۲۳	بیخ ^۱	میخ
۱۲۹	دست‌انبویی ^۲	دست‌انبویی
۱۷۳	ترازوی	ترازویی
۲۸۲	از دندان	آن دندان
۳۲۸	یرا ^۳	یرا ^۴
۵۲۲	داندانه	دندانه
۵۶۸	بهر	بهر
۶۰۳	تاخت	یاخت
۶۴۸	مایست	ماوی‌ست
۶۹۶	آید	آمد
۷۸۰	مرکب	مرکبی
۸۴۰	سر و و	سر و
۹۴۸	ری	وی
۱۰۹۴	اقدس نفس ^۲	قدسی نفس
۱۱۷۴	از همه	آن همه
۱۱۹۲	جفت و داده	جفت، داده
۱۳۲۰	و ز جهان	و از جهان
۱۳۵۷	از	آن

شماره بیت	نسخه وین	تصحیح
۱۳۸۴	اینست	آنت
۱۴۷۹	بسم الله و بسم	بسم الله بسم
۱۵۱۰	ناخوانا	حذقه
۱۷۵۹	میام	مسام
۱۸۹۶	سرپهن	پریهن
۲۰۷۱	زیادستی	زیادتستی
۲۲۵۴	تالی	ثانی
۲۴۰۵	شیشلی	شیشلی
۲۴۷۸	م	دم
۲۴۸۶	تاج زر	تاج سر
۲۴۸۵	صفتی است	صفا نیست
۲۴۸۵	روایی است	روا نیست
۲۶۱۹	جای	جایی
۲۷۸۴	دریای	در پای
۲۸۲۹	قدح	مدح
۲۹۵۹	نظرا ز من	نظرای من
۲۹۹۷	گنجه	کعبه
۳۰۲۲	زان	آن
۳۱۱۳	صاحب گه عدل	صاحب گه به عدل

را تأیید می‌کند.

۳. در وین «اقدس نفس» است و در متن، «قدسی نفس». ظاهراً الف «اقدس» در زیر خط‌کشی مانده است؛ مانند کلمه «اما» در بیت ۱۱۶۸ و کلمه «او» در بیت ۱۲۱۷.

د: نسخه وین بد خوانده شده است:

در پاره‌ای از ابیات، بدخوانی نسخه وین دیده می‌شود، که همین امر منشأ به وجود آمدن اشکال در معنی و تعبیر شکل نسخه وین شده است:

- * بیت ۷۲: در نسخه وین «به صورها» آمده و مصحح آن را «بضوها» خوانده و در پاورقی همراه با علامت تعجب آورده است.
- * بیت ۱۱۳: در وین «سر تو عذر خواهیم» است و به اشتباه در پاورقی به جای «سر»، «پس» آمده است. توضیح اینکه کاربرد «س» با سه نقطه در زیر، در این نسخه فراوان است.
- * بیت ۲۰۱: در وین «بیله» است و چون مصحح، آن را «میله» خوانده است، در پاورقی ذکر کرده و در متن به نقل از سایر نسخ، «نیزه» آورده است.

* بیت ۹۱۱: در نسخه وین «او برگرد از پی بهی را» آمده است و مصحح آن را به صورت «او برگرد از پی بهی را» خوانده و به همین دلیل «او برگرد پی بهی را» را بر نسخه وین ترجیح داده است.

* بیت ۹۲۷: در نسخه وین «به پناهگاه» آمده و به غلط در پاورقی «پناهگاه» آمده است. این بدخواندن ناشی از چسبیده نوشتن است: «پناهگاه». این شیوه نوشتن، در نسخه وین، بیت ۹۴۶ هم آمده است: «پناه».

* بیت ۱۰۸۱: مصحح متوجه واژه «صک» نشده است؛ به همین دلیل در پاورقی آورده است که این کلمه در نسخه وین ناخواناست و کلمه «چک» را از سایر نسخ آورده است.

* بیت ۲۲۵۴: در نسخه وین،

کان کس که ملک شهنش غلام است

چون گوید تالی نظام است؟

آمده و از نظر معنایی کاملاً رساست؛ اما مصحح چون «تالی» را «ثانی» خوانده، مفهوم بیت دچار مشکل شده است. خاقانی می‌گوید: ملک‌شاه، مانند غلامی برای ممدوح من است؛ بنابراین او نمی‌تواند خود را پیرو و تالی نظام‌الملک بداند؛ چه نظام‌الملک تابع ملک‌شاه بود.

* بیت ۲۴۰۹: در وین هم «بشکال» آمده است؛ چه، علاوه بر سین، دندانه‌ای اضافه دارد. نقطه‌گذاری همواره در این نسخه دچار مشکل بوده است و نیازی به ذکر آن در پاورقی نبود.

* بیت ۲۷۰۹: به نظر می‌رسد آنچه در نسخه وین آمده، «پیر

من گره گمان گشاده» است؛ چه «گره گمان

گشادن» مفهومی ناراست دارد؛ اما با خوانش

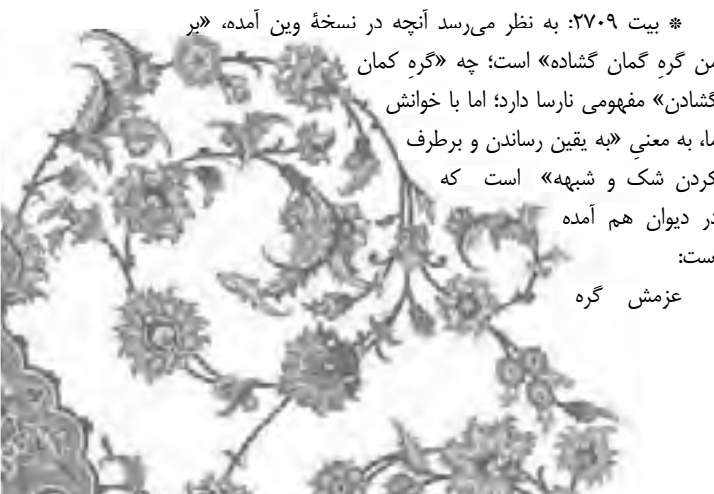
ما، به معنی «به یقین رساندن و برطرف

کردن شک و شبهه» است که

در دیوان هم آمده

است:

عزمش گره



احاطة خاقانی به بیشتر علوم و اصطلاحات پزشکی نجوم

احاطة خاقانی به بیشتر علوم و وارد کردن اصطلاحات پزشکی، نجوم، شطرنج و تعبیرات دین مسیحی و حتی بازی‌های دوران کودکی در شعر، باعث ایجاد مضامینی خاص شده که قبل از او سابقه نداشته است. شاید به جرئت بتوان ادعا کرد که ردپای تمام صناعات ادبی در اشعار او دیده می‌شود و دیوان او دایرةالمعارفی برای شعر فارسی است

* صافی‌دل و صوفی‌اجتهاد است

مؤمن‌دل و مؤمن‌اعتقاد است (بیت: ۲۶۵۶)

در وین و تصحیح، «مؤمن‌دل» آمده است؛ اما به نظر می‌رسد

«مومین‌دل» بهتر باشد، که در دیوان هم به کار رفته است:

آنت مومین‌دل، که گر پیشش بکشتندی چراغ

طبع مومینش چو موم اندر لگن بگریستی (دیوان: ۴۵۶)

بر دل مومین و جان مؤمنش

مهر و مهر دین مهیا دیده‌ام (دیوان: ۲۷۳)

او حق دلم به چوب نشناخت

زین نفس چو مار موسی‌ای ساخت (بیت: ۲۷۶۱)

در نسخه وین «نشناخت» آمده و مصحح آن را حفظ کرده است؛

در حالی که با توجه به محور عمودی شعر، «نشناخت» بهتر است. در

ابیات قبل، سخن از چوب خوردن و تأدیبات خاقانی توسط عم اوست و

در مصرع بعد، اشاره به رام شدن نفس خاقانی بعد از این تأدیبات است.

* ماند به جُعل به فعل و سیما

بینی که جعل به وقت گرما

از نقل چهارپا بزیاید

هم بر سر آتش جان برآید (بیت: ۲۹۸۲ - ۲۹۸۳)

در وین «نقل» آمده و در متن هم ذکر شده است؛ اما «نقل» بهتر

است؛ چه ترکیب «نقل چهارپا» افاده معنی نمی‌کند. ارتباط جُعل و

سرگین و بی‌علاقگی او به بوی خوش، از مضامین شعر فارسی است:

از بی خلق تو کان نخل کرم توست

خضم تو چون از گل بهار، جعل باد (مختاری، ۱۳۸۲: ۵۷)

خود عذرشان نهم که جعل پیشه‌اند پاک

زان طالبان مشک و نسیم سحر نیند (دیوان: ۱۷۵)

و: نسخه وین از آنچه بر آن ترجیح داده شده، بهتر است:

مشاهده می‌شود که مصحح محترم از آنچه در نسخه وین آمده،

چشم پوشی کرده و سایر نسخ را بر آن ترجیح داده‌اند که این کار موجب

بروز اشکال در مفهوم برخی ابیات شده است:

گمان گشاید

حزمش رصد زمان گشاید (دیوان: ۵۰۱)

ه. وفاداری به متن نسخه و نارسایی مفهوم:

ابیاتی در متن حاکی از آن است که مصحح محترم به متن نسخه

اعتماد کرده و این اعتماد، نارسایی در مفهوم ابیات را باعث شده است:

دنیا که دو روزه کاخ کوخی‌ست

در راه محمدی کلوخ‌ی‌ست (بیت: ۱۴۷)

در متن و تصحیح، «کاخ کوخی» آمده است؛ در حالی که «کاخ و

کوخی» بهتر است و این عبارت در دیوان هم آمده است:

یک مشت خاکی ارچه در بند کاخ و کوخی

برگ از خدا طلب کن، بگذر ز شاخ و شوخی (دیوان: ۹۳۷)

از نسخه وین برمی‌آید که در شیوه کتابت این نسخه، نوعی «و»

عطف غیرمکتوب در میان کلمات وجود دارد. این توضیح درباره بیت

۳۲۹ که عبارت «سران گردن» آمده نیز صادق است؛ چه این

عبارت مفهومی را نمی‌رساند و به نظر می‌رسد «سران و گردن»،

به معنی دلاوران و سرداران، بهتر باشد. «شیب فراز» در بیت ۶۴۰ هم

بدین گونه است؛ در حالی که در بیت ۸۶۴ به صورت «شیب و فراز»

آمده است.

* این تیغ تو را به قوت دین

بی‌غایله کن چو تیغ چوبین (بیت: ۴۳۱)

به نظر می‌رسد آنچه دکتر قریب در پاورقی صفحه ۴۷ آورده است،

بهتر باشد: «ظاهراً تیغ را».

* نکنم دمه‌لا به بر در کس

پیش تو کنم اگر کنم بس (بیت: ۱۹۳۶)

در نسخه وین و تصحیح، «دمه‌لا به» آمده است؛ اما «دم‌لا به» بهتر

است؛ چه شاهی برای استفاده از «دمه‌لا به» یافت نشد.

* از آب و هوای حرص رستم

از قحط و بای نفس جستم (بیت: ۱۹۹۹)

در وین «قحط و با» آمده و مصحح آن را در متن آورده است؛ در

حالی که «قحط و با» مفهوم رستاری دارد:

یک روز بد گشاده در قحطی و وبا

امروز جای قحط و وبا از پس در است (بهار، ۱۳۶۸: ۷۳۱)

* تأیید تو باد دستگیرم

تلقین کن خاطر ضمیرم (بیت: ۲۰۸۹)

در متن به نقل از وین «خاطر ضمیرم» آمده؛ در حالی که «خاطر

[و] ضمیرم» بهتر است و کاربرد آن نیز در ادب پارسی سابقه دارد:

شاید که بر تو عرضه کنم زَر و دَر خویش

ای خاطر و ضمیر تو صراف و جوهری

(معزی، ۱۳۱۸: ۷۲۶)



* هر لحظه به ساحل از میانش

آن دندان بر گرفته افلاک

دندان فکنند ماهیانش

هر دندان را به سنگ تریاک (بیت ۲۸۱-۲۸۲)

«از دندان» که در نسخهٔ وین آمده است، بر «آن دندان» ترجیح دارد. «از دندان کاری را انجام دادن» به معنی با کمال میل و رغبت کار کردن در ادب فارسی آمده است؛ در حالی که حضور «آن دندان» در مصرع اول، «هر دندان» در مصرع دوم را منفعل و بی‌معنا کرده است.

* در دوزخ تن زبان زبانی ست

مفتاح نجات، بی‌زبانی ست (بیت ۴۳۳)

در نسخهٔ وین «بهبست» است و در متن به نقل از نسخه‌های دیگر، «نجات» آمده است، که با قرینهٔ «دوزخ» در مصرع اول، بهتر بود که به نسخه وفادار می‌ماند.

* می یافت حیات جاودانه

طاووسان عذارخانه (بیت ۵۳۶)

«ازارخانه» به «عذارخانه» تغییر یافته، که اشتباه است (ر.ک: شرح

ابیات در بخش پایانی مقاله).

* لب رنجه شود به میم نامش

زان سجدهٔ جان رسد مدامش (بیت ۷۶۸)

در بیت ۷۶۸ «سجده» از سایر نسخ، به «نجده» که در وین آمده، ترجیح داده شده است؛ در حالی که «نجده» به معنی یاری و دلیری، در دیوان هم آمده است:

از ملائک به قدر لشکر مور

نجدهٔ شاه کامیاب رساد (دیوان: ۴۸۹)

شیران شده یاوران رزمت

اقبال تو نجده یاوران را (دیوان: ۳۴)

* تازی به چهارگانه تازی

زی شهر خدایگان تازی (بیت ۱۶۷۴)

«چهارگانه» از سایر نسخ آمده، که ظاهراً «چهارگامه» درست است (ر.ک: شرح ابیات)

* نقلیم نداد نفس غدار

پس گفت جناب، یاد می‌دار (بیت ۱۹۶۳)

قانون بازی جناب (جناغ) این است که چیزی داده و می‌گویند «یادم، تو را فراموش»؛ بنابراین «نقلیم بداد» که در وین آمده، بر متن ارجح است (ر.ک: شرح ابیات).

* هم خود دهنم ز آتش ناب

شسته‌ست به هفت خاک و هفت آب (بیت ۲۰۴۱)

در نسخهٔ وین آمده است: «شسته‌ست به هفت خاک [و] خاک‌آب» و مصحح آن را مطابق نسخه‌ای دیگر تغییر داده است. به نظر می‌رسد چیزی را به هفت خاک و خاک‌آب شستن بهتر باشد، که در دیوان هم به کار رفته است (ر.ک: شرح ابیات)

* صوفی که صفاست گوهرش را

چه کفش، چه تاج زر سرش را

بل تاج به پای مالذ از ناز

سر، مالش کفش را دهد باز

اکنون تو نه سر شناس و نه پای

نه کفش خور و نه تاج فرمای

گر تاج نهی، غرور دانند

ور کفش خری، فریب خوانند (بیت ۲۴۶۹ - ۲۴۷۲)

در وین «کفش خور» آمده است و به نظر می‌رسد با قرینهٔ «مالش کفش» در بیت ۲۴۷۰ و مفهوم ابیات - که کفش و تاج زر برای سر صوفی تفاوتی نمی‌کند - و به قرینهٔ واژهٔ «سر»، منظور خاقانی در اینجا یکسانی کفش بر سر خوردن و تاج بر سر نهادن است و مصحح باید به نسخهٔ وین وفادار می‌ماند.

* جوله‌خر دان به زئی اخلاص

قالی‌باقران حضرت خاص (بیت ۲۵۲۴)

در وین «بری ز اخلاص» آمده است. به نظر می‌رسد اگر دشمنان خاقانی پوشش اخلاص داشته باشند، نوعی مدح آنها محسوب می‌شود و «بری ز اخلاص» اگر بهتر از متن نباشد، دلیلی برای تغییر آن وجود ندارد.

* کز بهر چه آن حروف مدرک

پنج است و چهار و سه و دو، یک (بیت ۲۷۱۱)

در وین آمده است: «پنج است و چهار و سه، دو و یک». به نظر می‌رسد دلیلی برای عدم رعایت شکل نسخهٔ وین نیست؛ چراکه آنچه در وین آمده است، مفهوم دیگری نمی‌رساند.

* از قدوهٔ چند یاد نارم

چون یاد دو قدوهٔ قبله دارم (بیت ۳۰۰۲)

در نسخهٔ وین «قدّه» آمده و مصحح «قدوه» را بر آن ترجیح داده است (ر.ک: شرح ابیات)

ز: به نسخهٔ وین چیزهایی نسبت داده شده است که در آن

تا چند وقت پیش تصور می‌شد که قدیم‌ترین نسخهٔ تحفة العراقین مربوط به سال ۷۹۱ و متعلق به کتابخانهٔ ایاصوفیا باشد؛ اما با پیدا شدن نسخه‌ای با عنوان ختم الغرایب در کتابخانهٔ ملی اتریش، با تاریخ کتابت ۵۹۳، دکتر یوسف عالی عباس آباد به تصحیح و شرح ابیات آن همت گماشتند و - به فرمودهٔ خود - سه سال در این کار زحمت کشیده و از محضر برخی از بزرگ‌ترین استادان زبان و ادبیات فارسی بهره‌ها برده‌اند

تاجین وقت پیش
تصور می‌شد
که قدیم‌ترین
نسخهٔ تحفة
العراقین
مربوط به سال
۷۹۱ و متعلق
به کتابخانهٔ
ایاصوفیا
باشد؛ اما با
پیدا شدن
نسخه‌ای با
عنوان ختم
الغرایب در
کتابخانهٔ
ملی اتریش،
با تاریخ
کتابت ۵۹۳،
دکتر یوسف
عالی عباس
آباد به
تصحیح و
شرح ابیات
آن همت
گماشتند و
سه سال در
این کار
زحمت
کشیده و
از محضر
بعضی از
بزرگ‌ترین
استادان
زبان و
ادبیات
فارسی
بهره‌ها
برده‌اند

نیست:

بخش دوم: اشتباهات و کاستی‌های ویرایشی
۱. آیات، احادیث، اشعار و عبارات عربی، اعراب‌گذاری نشده‌اند:
ر.ک: تعلیقات ابیات ۴ و ۷ و ۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۲ و ...

۲. کاستی‌های املائی در متن دیده می‌شود:

شماره صفحه	شماره سطر	غلط	درست
۸۲	۴	شاگر	شاگرد
۲۶۵	۱۳	ترواً	تزوآ
۲۶۶	۲۳	ذکریا	زکریا
۳۱۹	۶	حسک	خسک
۳۶۸	۲	المتقین	للمتقین
۵۲۰	۲۳	ابوالشعشاء	ابوالشعفاء

۳. شماره ابیات با تعلیقات یکسان نیست:

در شرح ابیات، به جای ۹۶۱، ۹۶۲، به جای ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، به جای ۲۲۲۸، ۲۲۲۷، به جای ۲۳۱۲، ۲۳۱۰، و به جای ۳۱۱۱، ۳۱۰۹ آمده است.

شرح بیت ۲۲۱۸ قبل از شرح بیت ۲۲۱۲، شرح بیت ۲۹۶۸ قبل از ۲۹۶۷ و شرح بیت ۲۸۰۲ بعد از شرح بیت ۲۷۶۵ و بدون شماره بیت آمده است.

۴. سایر موارد ویرایشی:

ص ۲۴۷، س ۱۱ تا ۱۴: شماره نسخه‌ها مشخص نیست.
از صفحه ۲۰۹ تا ۲۲۴ شماره صفحه‌ها و ترتیب قرار گرفتن آنها منظم نیست و پس و پیش آمده است.
بیت ۲۲۰۹: در متن و پاورقی «کمینه» آمده است، که یکی از آنها اشتباه است.

بخش سوم: مسائلی درباره شرح و تعلیقات ابیات

باید پذیرفت که اولین و بهترین منبع برای شرح یک اثر، آثار دیگر پدیدآورنده است. در خصوص ختم/الغریب نیز بدین گونه است و مشکل بسیاری از ابیات ختم/الغریب، با دیوان خاقانی قابل حل است. شایسته این بود که در بخش تعلیقات، به دیوان خاقانی عنایت بیشتری می‌شد و شواهد شعری فراوان تری از آن ذکر می‌گردید؛ اما مشاهده می‌شود حتی در واژه‌هایی که خاقانی خود در دیوان به کار برده، استشهاد به شعر او نشده است. استشهاد به واژه «نخاس» از سعدی، «خشک و تر» از کلیم کاشانی، «کوری کزدم» از سیف فرغانی، «ظلمات ثلاث» از قآنی، «صد زبان» از مثنوی و ... از این قبیل است. در برخی موارد هم توضیحات بیت یا کلمه ناقص است؛ برای نمونه، در شرح بیت ۶ آمده است: «محفه: نوعی هودج بی‌قبه بوده که اغلب زنان یا افرادی را که قادر به حرکت نبوده‌اند، در آن می‌نشاندند». این توضیح را با لغتنامه دهخدا مقایسه کنید: «عادت پادشاهان و بزرگان بر آن بوده است که از این وسیله در سفرها استفاده می‌کرده‌اند. یا اینکه در شرح بیت ۱۹۲، «ففاع گشودن» را به معنی «تاز و تبختر کردن» آورده‌اند؛ در حالی که «ففاع گشودن» در اصل به معنی باز کردن و گشودن در شیشه و یا کوزه شراب بوده و کنایه از لاف زدن و تفاخر کردن است.

از سوی دیگر، در شرح برخی از ابیات اطناب دیده می‌شود؛ برای

جالب اینجاست که در برخی از ابیات یا در پاورقی، از نسخه وین به مطالبی استناد شده است که در نسخه دیده نمی‌شود:

* بیت ۳۶۲: در پاورقی آمده است که در نسخه وین این بیت با «از» آمده؛ که این گونه نیست؛ بلکه بدون «از» آمده است.

* بیت ۶۵۴: آنچه در نسخه وین نیامده، «چو» است، نه «و».

* بیت ۶۵۴: در نسخه وین «کاین» است و در متن «کان» آمده است، بدون اینکه در پاورقی توضیحی داده شود.

* در پاورقی بیت ۷۱۱ آمده که در نسخه وین «یا» است؛ در حالی که «با» است.

* در پاورقی بیت ۸۶۸ آمده که در نسخه C «بردار» بوده و در نسخه وین «برکار» است؛ در حالی که در وین هم «بردار» است و نوشتن «د» به صورت «کن» در این نسخه فراوان دیده می‌شود. ضمناً شکل نگارشی کلمه «برکار» در بیت ۱۳۲۷ آمده است و نشان می‌دهد با آنچه در این بیت آمده، متفاوت است.

* در پاورقی بیت ۱۱۸۹ آمده که نسخه وین ناخواناست؛ در حالی که «سَخا» در نسخه وین خواناست و فقط «س» آن به صورت کشیده نوشته شده است. این نوع نگارش «س» در بیت ۱۹۲۲ و در کلمه «سحرگستر» هم آمده است، که مصحح آن را هم «بحرگستر» خوانده و در پاورقی آورده است.

* بیت ۱۱۹۵: در تصحیح به نقل از وین آمده که «بیخ و شاخ تمکین» است؛ در حالی که در وین «بیخ شاخ تمکین» است.

* بیت ۱۸۲۵: در وین «به هرچه» است و به اشتباه در پاورقی «هرچه» آمده است.

* بیت ۱۹۸۷: «درگاه خسان» به نقل از وین آمده؛ در حالی که در وین «درگاه کسان» آمده است.

* بیت ۲۰۴۰: «آکند» به نقل از وین آمده است؛ اما آنچه در وین آمده، «آکنده» است.

ح: سهوهای کاتب:

باید پذیرفت که کاتب هم دچار اشتباهاتی بوده است. افتادگی کلمات، غلط‌های کتابتی، سهوالقلم و بی‌نقطگی کلمات را ایرج افشار در پیشگفتار نسخه وین آورده است و ما در اینجا به چند اشتباه بزرگ کاتب اشاره می‌کنیم:

* کاتب مصرع دوم بیت ۱۹۸ را به صورت «از طرّه جعد سرو ریحان» نوشته است و احتمالاً متوجه اشتباه خود در کتابت شده و به همین دلیل، با خطی ریز، بر روی کلمه سرو «مقدم» و بر روی کلمه جعد «مؤخر» نوشته است. جالب اینجاست که در تصحیح، مصرع به صورت «از طرّه سرو و جعد ریحان» آمده و در پاورقی تصحیح هم اشاره‌ای به شکل نگارشی آن در نسخه نشده است.

* ابیات زیر به صورت یک بیت آورده شده است:

۸۴۶ تا ۸۴۹ - ۹۴۱ و ۹۴۲ - ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ - ۲۴۸۸ - ۲۴۸۹

* مصرع دوم بیت ۱۶۱۰ را در مصرع دوم بیت ۱۶۰۶ تکرار کرده

است.

نمونه، در شرح بیت ۶ به معنا کردن سال و ماه پرداخته شده و در بیت ۸ از کتاب پزشکی برای اینکه جایگاه نهنگ، رود نیل است، شاهد آورده شده است. در بیت ۲۴۰ نیز خوزستان به عنوان یکی از ایالت‌های ایران معرفی گردیده است؛ ضمن اینکه ابیات و اصطلاحات دیگری نیاز به شرح و توضیح دارد که به آنها پرداخته نشده است؛ مانند «سر کوزه‌دان»، «بن ناودان»، «جامه شیر» و ...

صرف‌نظر از این کاستی‌ها، به ابیاتی که شرح و تعلیقات آنها مجال بحث و کنکاش بیشتری دارد، می‌پردازیم:

* برهان تو برد عیسوی‌وار

داء‌التعلب ز فرق کهسار (بیت ۱۹۵)

آورده‌اند: «داء‌التعلب: استعاره از، از بین رفتن سبزه‌های کوه در فصل زمستان». نکته اول اینکه این عبارت باید در توضیح «داء‌التعلب از فرق کهسار بردن» می‌آمد؛ دیگر آنکه خاقانی در ابیات قبلی، خورشید را طیبی می‌داند که قاروره آبیگینه (استعاره از یخ) را با یک نظرش شکسته است. او در ادامه می‌گوید: طبابت تو باعث علاج داء‌التعلب کوه شده است و «داء‌التعلب از فرق کوهسار بردن» به معنی آب شدن برف‌ها با تابش خورشید است. قرینه این معنی، بیت بعدی است که در آن اشاره می‌کند که بعد از برطرف شدن داء‌التعلب، بر فرق کوه از برگ‌های بنفشه، موی دیلمی رویده است. مضمون تمامی ابیات در توضیح رسیدن فصل بهار است.

* خوزستان را دو رخ نهاده

هندستان را سه ضربه داده (بیت ۲۴۰)

نگاشته‌اند: «سه ضربه دادن: اصطلاح کشتی‌گیران است؛ آنکه کسی را سه مرتبه بر زمین زنند. کنایه از مغلوب ساختن است». به نظر می‌رسد معنی بالا با «سه ضربه زدن» در لغتنامه دهخدا سنخیت بیشتری داشته باشد، که در خاقانی هم به همین مفهوم به کار رفته است:

گرچه بدهست پیش از این در عرب و عجم روان

شعر شهید و رودکی، نظم لبید و بختری

در صفت یگانگی آن صف چارگانه را

بنده سه‌ضربه می‌زند در دو زبان شاعری (دیوان: ۴۲۵)

مرحوم دهخدا اگرچه «سه ضربه» را به معنی «سه بار بر زمین زدن» گرفته است، اما شاهد مثال او برای «سه ضربه پیشی دادن» است و آن چنان است که به حریف ضعیف اجازه سه حرکت در بازی داده می‌شود:

«چنان که نژاد آسمان را سه ضربه پیشی دادی و مشعبد افلاک

را در مهره‌بازی، چون مهره به بازی داشتی:

نژاد آسمان را پیشی دهی سه ضربه

زین روی از تو ماندم منصوبه هزاران] (سندبادنامه، ص ۳۰۴)

در شاهد مثال لغتنامه، قرینه «نژاد» و «منصوبه» دلالت بر بازی نرد دارد و نه کشتی گرفتن. از طرف دیگر، در ادب فارسی شواهد فراوانی یافت می‌شود که «ضربه دادن» همراه با «دو رخ نهادن» آمده است:

رخت مه را رخ و فرزین نهاده

لبت بیجاده را صد ضربه داده (انوری، ۱۳۳۷: ۵۶۴)

قهر تو دو رخ نهاده بر قهر

لطف تو سه ضربه داده بر قند (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۰۵)

«ضربه» در شرح لغات و مشکلات دیوان انوری به معنی داوی در نذب که به حرکت ربایند و «شش ضربه» ذکر شده، که «شش ضربه» خود به این معنی است: «داو شش زدن در بازی نرد یا شش بازی آوردن، که پیاپی از حریف ببرد». با این توضیحات، چنین می‌نماید که «ضربه دادن»، از اصطلاحات نرد یا شطرنج، با مفهومی نزدیک به پیروز شدن یا بردن بازی است.

* جیحون کم از اشک چشم اعمی

سیحون عرق دماغ افعی (بیت ۲۷۶)

آورده‌اند: «مقصود دقیقاً معلوم نیست؛ احتمالاً اشک نابینایان کمتر از بینایان است». از ابیاتی چنین برمی‌آید که از چشم برخی از نابینایان، اشکی اندک تراوش می‌کند و چشم برخی از آنها خشک است: اشک اعمی دان مقامات حریری و بدیع

پیش آن دریای مالا مال از آب حیات (انوری، ۱۳۶۴: ۵۲۳)

ساده همه دشت‌ها چو تارک اقرع

خشک همه حوض‌ها چو دیده اعمی (معزی، ۱۳۱۸: ۷۳۳)

* این زال عقیم کشته فرزند

از فرزندان با فر و زند (بیت ۳۷۳)

نوشته‌اند: «فروزند: معنی این کلمه یا ترکیب جایی یافت نشد. خاقانی نیز آن را به کار برده است: بهین فرزندی فروزندی بنمای» (منشآت: ۲۱۸). عبدالسلام نیز در مقدمه‌ای که بر شرح تحفة العراقرین نوشته، آن را به کار برده است:

«آوردم جمع نسخه‌ای چند

تقدیمش کرده با فر و زند» (ر.ک: خاقانی، ۱۳۸۶: ۲، حواشی

عبدالسلام)

در تصحیح نسخه، رسم الخط واحدی به کار

نرفته است. اگر مصحح محترم در ابتدای

تصحیح گزارشی کامل تر درباره رسم الخط

نسخه ارائه می‌کردند، بسیاری از مشکلات و

آنچه در پاورقی ذکر شده است، حل می‌شد

تصحیح
رسم الخط
واحدی به کار
نرفته است
اگر مصحح
محترم در
ابتدای
تصحیح
گزارشی
کامل تر
درباره
رسم الخط
نسخه
ارائه می
کردند
بسیاری
از مشکلات
و آنچه
در پاورقی
ذکر شده
است، حل
می‌شد

ظاهراً مصحح، «فر و زند» را «فرزند» خوانده است. «با فر و زند شدن» به معنی به شکوه و جلال و بزرگی رسیدن است و با این معنا، دو شاهد مثال کتاب نیز قابل تأویل است. «فر و زندی بنمای» یعنی جلال و شکوهی نشان بده، و «با فر و زند تقدیم کردن» یعنی با ابهت و بزرگی تقدیم داشتن. «فر زند» هم در دیوان آمده است:

انسنش سخن بس است، که فرزند طبع اوست
فرزندی آن چنان که بود فرزند او (دیوان: ۳۶۸)

* گفتم که در آن دیار پرشور

نان شیرین است و آبها شور (بیت ۳۹۴)

نگاشته‌اند: «نان شیرین است و آبها شور: کنایه از اوضاع نابسامان غذایی عراق است. خاقانی نان خوش‌مزه و خوردنی را نان خوش‌نمک خوانده است.» مرحوم دهخدا به نقل از برهان قاطع، «نان شیرین بودن» یا «شیرین بودن نان» را کنایه از نایافت بودن و به هم نرسیدن نان آورده است. خاقانی در دیوان هم به شیرین بودن نان اشاره داشته است:

ای خوانچه گردون که نوالت همه زهر است

نانت ز چه شیرین و تو چون تلخ‌ابایی؟ (دیوان: ۴۳۴)

«شیرین بودن چیزی» کنایه از گرانی قیمت و کمیابی است؛ چه قلت از لوازم عزت باشد. آب شور هم به کاری نمی‌آید و تشنگی را افزون می‌کند:

تشنگی آب شور نشانند

مخور آن، کت از او شکم راند (سنایی غزنوی، ۱۳۸۳: ۳۶۹)

* در دست عصای سیرکانی

رکوه پر از آب زندگانی (بیت ۵۲۸)

آورده‌اند: «... احتمالاً سیرکان جایی یا منطقه‌ای بوده، عصای آنجا مرغوب بوده است.» در حدود العالم آمده است: «سیرکان قصبه کرمان است و مستقر پادشاست و شهری بزرگ است و جای بازرگانان است...» در لغتنامه دهخدا نیز این کلمه به صورت «سیرگان» آمده، که همان «سیرجان» امروزی است و بنای آن را به بهمن اشکانی

نسبت می‌دهند و جغرافیایانویسان اسلامی آن را به صورت «السیرجان» ضبط کرده‌اند.

* می‌رفت و ز نرگس پرآش

بر نرگس‌های سقف تابش (بیت ۵۳۵)

نگاشته‌اند: «نرگس‌های چرخ: استعاره از ستارگان». در متن «نرگس‌های سقف» است و در توضیحات «نرگس‌های چرخ» شرح شده است؛ در هر حال، «نرگس سقف» گلی باشد از عاج یا استخوان دیگر که به صورت نرگس تراشیده و بر سقف خانه‌ها نصب کنند؛ استعاره از ستارگان:

این صد هزار نرگسه بر سقف این حصار

رخسار ما چو نرگس تر زرد کرده‌اند (دیوان: ۷۶۷)

* می‌یافت حیات جاودانه

طاوسان عذار خانه (بیت ۵۳۶)

آورده‌اند: «طاوسان عذارخانه: اشاره است به نقاشی دیوارها. در گذشته دیوارها را به صورت‌های زیبا، از جمله دختران و نقاشی‌های دیگر، تزئین می‌کردند.» مشخص نیست که نویسنده محترم از چه قرینه‌ای در این بیت به واژه دیوار پی برده‌اند! در نسخه وین «طاوسان ازارخانه» آمده است و به نظر می‌رسد بر آنچه در این بیت آمده است، ترجیح دارد. «ازار» مخفف «ایزاره» و «ازاره‌خانه» است و آن دیوار مقداری باشد از زمین خانه تا کنار مرتبه پایین، که هنگام نشستن پشت بر آن گذارند (لغتنامه). با این تعبیر، معنای بیت این است که: به میمنت حضرت خضر (ع)، طاووس‌هایی که بر روی دیوار خانه کشیده شده بودند، زندگی جاوید می‌یافتند.

* بهر محل محققان را

مخراق زن این مخرقان را (بیت ۶۷۲)

نگاشته‌اند: «مخرق: سرگشته و متحیر، پاره‌کننده (پاره‌کننده و از بین‌برنده شریعت اسلام)». آنچه در نسخه وین آمده، «مخرقان» است و «مخرقان» از نسخه‌های دیگر برگزیده شده است. «مخرق» به معنی «گروه پراکنده و منتشر و آنکه خبر دهد از چیزی برخلاف آنچه از وی پرسند» است. این واژه در این بیت مفهوم کامل را می‌رساند، که اشاره به اهل فلسفه است.

* مندیش چو دین کنی تقبل

زین نیلی‌بحر و آتشین‌پل (بیت ۶۸۷)

آورده‌اند: «نیلی‌بحر: استعاره از آسمان و یا استعاره از طبقه ائیر. آتشین‌پل: استعاره از آسمان». در این بیت «نیلی‌بحر» اشاره به آسمان دارد و «آتشین‌پل»، دوزخ یا کره ائیر است. به شاهد مثال مصحح توجه کنید:

آب محیط را ز کرامات کرده پل

بگذشته ز آتشین‌پل این طاق آب‌فام

در این بیت، «طاق آب‌فام» اشاره به آسمان دارد و به همین دلیل اگر «آتشین‌پل» را هم به معنی آسمان بگیریم، در معنای بیت دچار مشکل خواهیم شد.

* بر بند بدان قدر که نیروست

این چار دریچه کز برون سوست (بیت ۷۱۲)



خسوف، بودن ماه در حالت بدر است». خاقانی خود دلیل خنده گردون را توضیح داده است: در قرآن، سوره یاسین، قبل از سوره قلم آمده است؛ اما نام ممدوح (محمد) در زیر طغرایش (که به شکل نون و القلم است) نوشته شده، و عدم رعایت ترتیب، گردون را به خنده واداشته است.

* مجدالدین کو خلیل معنی ست
گر شیر دهد کفش، عجب نیست
شد خانگه صفا ضمیرش

زان گنبد پیر خواند پیرش (ابیات ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱)

آورده‌اند: «به سبب آسمان‌گشایی مجدالدین، آسمان خانگاهی برای او شده است و با نشستن و گردش صوفیانه او در آسمان، آن را گنبد سبز خوانده‌اند. احتمالاً به این سبب آسمان را گنبد سبز خوانده است که رنگ خرقة صوفیان اولیه، سبز است (کبود، ازرق) بوده است». تعبیر کاملاً اشتباه است. فاعل این مصرع، گنبد (پیر یا سبز) است و شاعر می‌گوید هنگامی که ضمیر مجدالدین لبریز از صفا و پاکی شد و به مانند خانقاهی از صفا درآمد، گنبد پیر (آسمان) او را با عنوان پیر و مرشد خطاب کرد. ابیات بعد هم اشاره به این دارد که مجدالدین آسمان را وعظ کرده تا از شیطانی دست برداشته است.

* دجله شه آب‌هاست یکسر

اما ز عروس نرم‌روتر

از دست مشاطه رونده

بر چهره نگارها فکنده (ابیات ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴)

«مشاطه رونده را کنایه از دجله

دانسته‌اند». به نظر اشتباه می‌رسد؛ چه بیت در توصیف دجله است. «مشاطه

رونده» اشاره به باد دارد و شواهد بسیاری برای آن می‌توان یافت:

باد صبح است که مشاطه جعد چمن است

یا دم عیسی پیوند نسیم سمن است (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۸)

* ارواح که عیسوی شعارند

زان خاک، گیای عطر آرند (بیت ۱۳۱۹)

آورده‌اند: «عیسوی‌شعار: مجرد. عیسی لباس نداشته است». این تعبیر جای شگفتی است. بیتی در دیوان است که اشاره به لباس عیسی دارد و نیز رنگ سبز جامه او و فرشتگان:

کعبه‌وارم مقتدای سبزپوشان فلک

کز وطای عیسی آمد شقه دیبای من (دیوان: ۳۲۲)

اصطلاح «سبزپوشان فلک» هم اشاره به ملائکه و فرشتگان دارد:

چو در سبزپوشان بالا رسیدم

نگاشته‌اند: «چهار دریچه: دو دریچه چشم و دو دریچه گوش». چهار دریچه می‌تواند اشاره به چشم و گوش و دهان و بینی باشد که در فرهنگ‌ها نیز به همین معنا آمده است.

* آنها همه مرد لات و لوتند

باد جبروت در پروتند (بیت ۷۳۱)

نوشته‌اند: «لات و لوت: از اتباع است به معنی سخت‌ناچیز و فقیر». آنچه در فرهنگ‌ها درباره «لات و لوت» آمده، «بی‌چیز» است نه ناچیز.

* بیمارانش درست‌خیزان

مسکینانش خزینه‌ریزان (بیت ۸۴۷)

آورده‌اند: «درست‌خیز: معنی مناسبی برای این ترکیب به دست نیامد؛ ولی با توجه به شواهد، از اصطلاحات مربوط به ضرب سکه است؛ و دو شاهد مثال در این خصوص ذکر شده است». با توجه به قرینه بیماران، «درستی» همان سلامتی است و «درست‌خیز» در این بیت به معنی «سالم» و «از بیماری رها شده» است:

تا میر به بلخ آمد، با آلت و با عدت

بیمار شده ملکت برخاست ز بیماری

(منوچهری دامغانی، ۱۳۵۶: ۱۰۵)

طبع بیمار من ز بستر آز

شکر یزدان، درست خاست کنون

(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۳: ۶۲۱)

* ای در دو وثاق و هفت پرده

بر تو دو عروس جلوه کرده (بیت ۸۵۷)

نگاشته‌اند: «دو وثاق: استعاره از

روز و شب». به نظر می‌رسد دو وثاقی

که برای دو عروس (دو مردمک)

متصور باشد، دو حدقه چشم است، که

مانند اتاقی، هفت پرده چشم را در خود

جای داده است.

* فردان چارند و مملکت دو

یزدان و قران و کعبه و تو (بیت ۸۶۲)

آورده‌اند: «مملکت: استعاره از کعبه

و خورشید». کعبه و خورشید از جمله

چهار فردی است که ذکر کرده است. بنابراین دو مملکت نمی‌تواند اشاره به کعبه و خورشید باشد. دو مملکت، اشاره به عالم حدوث و قدم دارد، که از میان چهار فرد، دو محدث - کعبه و خورشید - در مملکت حدوث، و دو قدیم - یزدان و قرآن - در مملکت قدم جای دارند.

گردون به هزار لب بختید

کان جرم هلال منخسف دید

یاسین صفت است نام والا ش

نون و القلم است شکل طغراش

در هیچ کراسه دیده‌اند این

نون و القلمی ورای یاسین؟ (ابیات ۹۴۰ - ۹۴۲)

آورده‌اند: «... در هلال منخسف پارادوکس زیبایی است و خندیدن گردون به هزار لب، به سبب این تضاد است. یکی از شرایط وقوع





دگر جامه حرص

معلم ندارم (دیوان: ۲۸۴)

اما در این بیت، سخن خاقانی این نیست. در دیوان، «شعار کسی داشتن» به معنی «رسم و عادت و نشان و علامت آن را داشتن» آمده است، که «بوحنیفه شعار»، «ملایک شعار» و «مهدی شعار» از آن جمله‌اند (ر.ک: سجادی، ۱۳۸۲). «عیسوی شعار»، هم از نظر ساخت و هم از نظر مفهوم، شبیه آنهاست؛ بنابراین، بیت به این معنی است که ارواح و فرشتگان، با وجود اینکه مانند عیسی (ع) شمیمی خوش دارند، از تربت مطهر حضرت علی (ع) عطر تهیه می‌کنند. عنایت به این نکته هم ضروری است که مسیح (ع) هم به خوشبویی معروف است:

از یادکرد نام تو کام سخنوران

چون نکبت مسیح معطر نکوتر است (دیوان: ۷۶۹)

* ز ابریشم چنگ و موی پرده

ناهید، مهار ناقه کرده (بیت ۱۳۸۶)

نوشته‌اند: «مقصود از موی پرده دقیقاً مشخص نیست...». تعریفی که از پرده ارائه داده‌اند، رساست و توضیحات لغتنامه آن را کامل می‌کند: بندهایی از روده، برنج و نقره که برای نگاه داشتن انگشتان و حفظ مقامات موسیقی، بر دسته طنبوره و سه‌تار و چنگ و رباب و ... می‌نهند؛ شد پرده میان تو و حکمت

آن پرده که بستند بر چغانه (قیادیانی، ۱۳۳۵: ۳۹۹)

بیتی از حافظ معنی «موی پرده» را بر ما روشن می‌کند، که موی، عامل استخراج نوا از چنگ بوده است و چنگ بدون مو آوازی نداشته است:

بس که در پرده چنگ گفت سخن

بیرش موی تا نموید باز (حافظ شیرازی، ۱۳۸۵: ۳۵۵)

* بینی حجرش بلال کردار

بیرون سیه و درون پر انوار (بیت ۱۵۰۷)

«بلال کردار را کنایه از رنگ سیاه حجرالأسود دانسته‌اند». اما مصرع دوم، توضیح بلال کردار بودن است، که علاوه بر سیاهی ظاهری، منور بودن درونی نیز مراد است.

* او را سه برادر اتفاقی

شامی و یمانی و عراقی (بیت ۱۵۱۴)

نگاشته‌اند: «او را سه برادر: کنایه از چهار رکن کعبه». در حالی که سه برادر اشاره به سه رکن دیگر کعبه به جز حجرالأسود دارد.

در جمله هشت منزل او

نشست کسی مقابل او

تربازان را به بازی حق

رخ طرح نهاد و هشت بیدق

افکند به شهرخ مقالات

شطرنجی چرخ را به شه‌مات (ابیات ۱۶۲۱-۱۶۲۳)

آورده‌اند: «ترباز: کنایه از ماهر، چیره‌دست. ترباز با توجه به قرینه بازی حق، ایهامی به حیل‌گر دارد. این ترکیب بدیعی ساخته خاقانی

است و نظیرش جایی یافت نشد».

در لغتنامه دهخدا، «تر» به معنی شخصی که در قمار منازعت کند و یا کسی که باختۀ خود را پس بگیرد، آمده است و در این بیت به قرینه «بازی»، «رخ»، «طرح نهادن» و «بیدق»، از اصطلاحات قماربازی است و خاقانی «تران» را در دیوان به کار برده است:

می درده و مهره نه به تعجیل

ایین ششدرۀ ستمگران را

هرکس را جام درخورش ده

از سوخته فرق کن تران را (دیوان: ۳۲)

* تازی به چهارگانه تازی

زی شهر خدایگان تازی (بیت ۱۶۷۴)

آورده‌اند: «چهارگانه تازی: استعاره از چهار باد صبا، شمال، دبور و جنوب است». به نظر می‌رسد صورت صحیح این واژه، چهارگامه است که در دیوان هم دو بار به کار رفته است:

ساقیا اسب چارگامه بران

تا رکاب سه‌گانه بستانیم (دیوان: ۴۸۳)

ز ابلق چارگامه شب و روز

ران یکرانت را لگد مرساد (دیوان: ۴۷۲)

در توضیح «چهارگامه» در لغتنامه آمده است: «اسب چهارتکه‌ران، و آن نوعی از رفتار اسب است. چون بخواهند که اسب را بدوانند، اول گام با مرغاً برانند؛ سپس چهارتکه رانند و بعد از آن بدوانند و این رفتار سوم را چهارتکه و چهارگامه بدان سبب می‌خوانند که در این رفتار، اسب هر چهار پای را یکباره برمی‌دارد». با این توضیحات، «چهارگامه‌سازی» به معنی چهارگامه تاختن و اسب را چهارگامه به حرکت در آوردن، و «چهارگامه تازی» به معنی اسبی است که چهارگامه حرکت می‌کند.

* بود از قبل گرو به دعوی

از من دین و ز نفس دینی

نقلیم نداد نفس غدار

پس گفت جناب، یاد می‌دار (ابیات ۱۹۶۲-۱۹۶۳)

نوشته‌اند: «معمولاً برای فریب دادن طرف مقابل و برای بردن جناب، چیزی کوچک مثل نقل و نظایر آن به حریف می‌دادند؛ ولی نفس چنان غدار بود که حتی نقلی نیز (کنایه از چیز بسیار کم و تمتع اندک) نداد و شرط و گرو بازی (دین) را برد».

شرط بازی جناب (جناغ) آن است که طرفین از دیگری چیزی نگیرند:

مانا جناب بستی از منعمان دهر

زین روی باشد از همگان اجتناب تو

اکنون نمی‌ستاند چیزی ز دست کس

دست تو تا نگرود برده جناب تو (مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۳: ۴۷۷)

بنابراین نفس، بدون دادن چیزی نمی‌تواند بازی را از خاقانی برده باشد. پس «نقلیم بداد» که در نسخه وین آمده، درست‌تر است؛ یعنی نفس چیز اندکی به من تعارف کرد و من که شرط جناب را فراموش کرده بودم، از او گرفتم و گرو آن دین من بود که به نفس دادم.

* گر چرخ به ذکر چند ناخوش



آکند دهان من به آتش

هم خود دهنم ز آتش ناب

شسته‌ست به هفت خاک و هفت آب (ابیات ۲۰۴۰-۲۰۴۱)

نگاشته‌اند: «شسته‌ست به هفت خاک و هفت آب: کنایه از نهایت تطهیر است. در فقه شافعی و حنبلی هفت بار به آب شستن و یک بار با خاک، حداکثر پاکیزگی است. خاقانی هفت خاک را جهت مشاکله، با هفت آب آورده است.»

متن وین کاملاً مناسب است؛ چه «به خاک آب شستن» در دیوان هم به کار رفته است:

گفتی که دهان به هفت خاک آب

از ییاد خسران بشوی، شستم (دیوان: ۶۳۳)

به هفتاد آب و خاک آبی ز هر ظلمت بشویم دل

که هفتادش حجب پیش است و هر هفتاد ظلمانی (دیوان:

۴۱۲)

«خاک آب» یا «خاک آب» مخلوط رقیقی از خاک و آب است

که برای تطهیر برخی از نجاسات استفاده می‌شود. این معنی در

فرهنگ‌ها نیامده؛ اما در فقه اسلامی

به آن پرداخته شده است. به دلیل

اینکه خاقانی از مذهب فقهی شافعی

پیروی می‌کرده است، استناد ما نیز

به کتب فقهی مذهب شافعی است:

«اگر سگ یا خوک، چیزی را متنجس

کنند، پس از ازاله عین نجاست، باید

آن را با هفت آب بشویند که یک

آب آن دفعه اول ممزوج با خاک پاک

غیرمستعمل باشد، یا هفت مرتبه آن را

توی آب (که فوق دو قله باشد) فرو

برند، که یک مرتبه‌اش آلوده با گل

آب باشد» (کردستانی، ۱۳۶۷: ۱۳)

به نظر می‌رسد که در این متن، «گل آب» همان «خاک آب» شعر

خاقانی است. شاهد دیگر ما کتاب راهنمای مذهب شافعی است که در

مبحث «أعیان النجسة» این کتاب آمده است: «و ما تنجس بملاقة

شیء من نحو بدن أو عرق کلب أو خنزیر غسل سبعا إحدیهن بالتراب».

در توضیح این مطلب آمده است: «دلیل نجاست سگ، حدیثی است که

مسلم روایت می‌کند: «إذا ولغ الكلب فی إناء حدکم فلیرقه ثم یغسله

سبع مرّات». و در روایت دیگر: «طهور إناء حدکم إذا ولغ فیہ الكلب أن

یغسله سبع مرّات أولاهن بالتراب». و در روایتی: «أخرهن» و در روایت

دیگر: «أحداهن» (کردستان، ۱۳۳۷: ۲۸-۲۹).

با این توضیحات می‌توان بیت را معنی کرد: خاقانی معتقد است

که چرخ، دهان او را که با مدح ناکسان، به بدترین شکل ممکن آلوده

و نجس شده بود، با هفت آب و خاک آب، که آخرین حد تطهیر است،

شسته و مطهر کرده است.

* چون مار گزنده را شناسم

عذر است چو از قلم هراسم

آسیب دهان شیر دانم

از عین نبشته زان رمانم

دانم سر تیغ بی‌وفا را

چون گیرم برگ گندنا را

دارم گه موج بحر را یاد

از کشت حذر کنم گه باد (ابیات ۲۰۶۶-۲۰۶۹)

نوشته‌اند: «معنی بیت این است که وقتی برگ گندنا را به دست

می‌گیرم، تیغ و برندگی و بی‌رحمی او در ذهنم تداعی می‌شود». از این

بیت این معنا دریافت نمی‌شود. معنی بیت این است که چون تیغی

شمشیر را می‌شناسم، از ترس، جرئت به دست گرفتن برگ گندنا - که

شکلی شبیه به تیغ دارد - را در خود نمی‌یابم. محور عمودی شعر هم

این معنی را تأیید می‌کند و ابیات قبل از آن اشاره به این نکته داشت که

چون مار را می‌شناسم - به دلیل شباهت ظاهری بین مار و قلم - دست به

سوی قلم هم نمی‌برم و به دلیل ترس از شیر، از حرف عین - فم الأسد -

هم می‌هراسم. به گونه‌ای که شارح محترم معنا کرده است، باید جای

مصراع‌ها عوض می‌شد:

چون گیرم برگ گندنا را

دانم سر تیغ بی‌وفا را

* بر بیضه عدل، شهر یاری

در روضه فضل، نوبهاری (بیت ۲۲۸۳)

نوشته‌اند: «بیضه: احتمالاً نام

محلّی است» و بعد از این توضیح، نام

چند موضع را ذکر کرده‌اند. «بیضه»

در فرهنگ‌ها به معنی پایتخت و پایه

مملکت، شالوده و اصل کشور و ساحت

قوم و موضع سلطان ایشان آمده است و

در این بیت هم به این معنی است:

قوام دولت عالی و عمده الدین است

پناه بیضه ملک است و عمده الاسلام (مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۳:

۳۲۴)

بیضه مصر است به ز فرضه بغداد

وز خط مصر است به بنای صفاهان (دیوان: ۳۵۵)

* ... کز جنبش رهروان گردون

در بیت حیات ربع مسکون... (بیت ۲۳۱۴)

آورده‌اند: «بیت حیات: کنایه از خانه کعبه است». بیت حیات

اصطلاحی نجومی است، به معنی آن برج که در وقت ولادت مولود، طالع

بود و آنچه کنایه از خانه کعبه است، «بیت حیات ربع مسکون» است.

* زوبین دارت سماک رامح

سیاف کمینه، سعد ذابح

قرص خور و رأس گشته همبر

ترس زر و اژدها بدو در (ابیات ۲۳۲۵-۲۳۲۶)

نگاشته‌اند: «... مقصود از مصراع اول به درستی معلوم نیست. به

عقیده منجمان قدیم، خورشید وقتی در یکی از عقده‌های رأس یا ذنب

می‌افتد، کسوف واقع می‌شود. احتمالاً مقصود این است که عدل و





حکمت‌بافی به گوشه خرسند

از صحبت گوشه‌گشته‌ای چند (ابیات ۲۵۲۲-۲۵۲۳)

آورده‌اند: «گوشه‌گشته: گوشه‌نشین». شاهد مثالی که ذکر کرده‌اند، کاملاً با این مفهوم مطابقت دارد؛ اما آنچه در ختم *الغرایب* است، مفهومی جز این دارد. خاقانی در مصرع اول، خود را گوشه‌نشینی می‌داند که به گوشه‌نشینی خرسند است. پس در این بیت، دشمنان او نمی‌توانند گوشه‌نشین باشند. «گوشه‌گشته» در اشعار، به معنی «خمیده» به کار رفته است، که ظاهراً این تعبیر از به هم آوردن گوشه‌های کمان گرفته شده است: هر آن کمان که بچنابندش کس آن نکشد

چنان که سر به هم آرند گوشه‌های کمان (عنصری: ۲۰۱)

در گزارش چون رکاب و در نمایش چون هلال

راست‌رو مانند تیر و گوشه‌گشته چون کمان (غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۲۷)

به نظر می‌رسد «گوشه‌گشته» در اینجا بار توهین و دشنام دارد و

به معنی خمیده و مختنث است.

* برهانی و هندسی مقالش

افلاطون و ارسطو عیالش (بیت ۲۶۷۰)

نوشته‌اند: «برهانی: امیرالشعراء

عبدالملک برهانی نیشابوری، پدر امیر

معزی بوده است...». برهانی در این

بیت اشاره به شخصی خاص ندارد.

شاعر ممدوح خود را فردی می‌داند

که اهل برهان و حجت است. نویسنده

محترم در ادامه آورده است: «افلاطون:

حکیم و فیلسوف یونانی، شاگرد

ارسطو». آنچه مسلم است، ارسطو

شاگرد افلاطون بوده است.

* چون دید مرا زبان‌گشاده

لوح خردم به دست داد



چون ابجد عقل در گذشته

الحمد حقایقم نبشته (ابیات ۲۶۹۷-۲۶۹۸)

آورده‌اند: «زبان‌گشاده: کنایه از فصیح». در این بیت «زبان‌گشاده»

اشاره‌ای ظریف به طفل زبان باز کرده و قادر به سخن گفتن دارد؛ چه

بعد از آن، سخن از لوح و ابجد و الحمد و عُشر و سورت به میان می‌آید.

کاربرد «زبان‌گشاده» با این مفهوم در ادب فارسی سابقه دارد:

طفل سوسن که به‌شیر است و زبان‌بگشاده

همنشین با پسر دختر عمران باشد (ساوجی، ۱۳۶۷: ۴۸۳)

* دانش‌برکات و دولت‌احسان

صدرالحکما، وحید عثمان

در هر کلمات او مفضل

هست از لقبش سه حرف اول (ابیات ۲۷۳۵-۲۷۳۶)

نوشته‌اند: «هست از لقبش سه حرف اول: سه حرف اول لقب

وحیدالدین، وحی است. مفهوم بیت این است که بر وحیدالدین از طرف

خداوند وحی می‌شود». خاقانی خود در بیت قبل، لقب وحیدالدین را

صدرالحکما ذکر می‌کند و سه حرف اول آن، «صدر» است؛ یعنی او در

سیاست ممدوح باعث شده است که خورشید بدون اینکه در کسوف برود، با رأس همسایه می‌شود؛ یا اینکه در کنار لطف خود (خورشید)، قهر (رأس) نیز دارد... مقصود از مصرع دوم این است که ممدوح با عدل خود حافظ اموال مردم است.»

به نظر می‌رسد خاقانی بعد از اینکه در بیت قبلی، سماک رامح را زوبین‌دار و سعد ذابح را سیاف ممدوح تصور کرده است، برای تصویرسازی سپر ممدوح، از قرص خورشید و رأس کمک گرفته است که این دو به هم نزدیک شده‌اند. در این حالت، خورشید سپری برای ممدوح است و رأس، به مانند ازدهایی است که بر روی سپر ترسیم شده است.

* رومی سلب است، لیک محرم

زنگی‌طرب است، لیک از غم (بیت ۲۴۴۰)

آورده‌اند: «رومی سلب: ابجدی رومی سلب را لباس سرخ معنی کرده

است. به احتمال زیاد، مقصود از ترکیب رومی سلب محرم این است که

ظاهر، نشان‌دهنده باطن نیست». مرحوم دهخدا وقتی که «رومی» را در

لغتنامه به نقل از ناظم‌الاطهبا، رنگ سرخ معنا می‌کند، افزوده است: «اما

استوار نمی‌نماید». رومی به معنی دشمن

و عدو در *لغتنامه* آمده است و ظاهراً

«رومی سلب» به معنی کسی است که

لباس دشمنان را بر تن دارد. روم در اشعار

خاقانی به معنی سرزمین کفر و به تبع

آن، سرزمین دشمنان آمده است:

تیغ هندیش صیقل کفر است

لاجرم روم رام او زبید (دیوان: ۴۸۷)

بین بزم عیدی چو ایوان قیصر

که خیکش سیه‌پوش مطران نماید

صراحی نوآموز در سجده کردن

یکی رومی نومسلمان نماید (دیوان:

۱۲۹)

* صوفی که به ذات او رسد دور

چندان ز صفات خود شود دور

کو ماند و خشک‌جان ساده

در عرض قفای تر نهاده (ابیات ۲۴۸۳-۲۴۸۲)

نگاشته‌اند: «در *لغتنامه* خشک‌جان کنایه از مردم بی‌فضل و بی‌هنر

و ناقابل آمده است. در اینجا مقصود، شخص لاغر و تکیده و بی‌ادعا

و مکنت است». در *لغتنامه* برای «خشک‌جان» معنی دیگری هم ذکر

شده است که با این بیت سازگاری بیشتری دارد و آن معنی، جان، جان

خالص و جان بدون چیزی کمتر است. اگرچه شاهد مثالی که مرحوم

دهخدا برای معنای اول آورده، با معنای دوم تناسب دارد:

این خشک‌جان نثار سر خاک هر دو باد

کاشعارشان چو آب روان آمد از تری (مجدهمگر، نقل از انجمن آرای ناصری)

شاهد مثال‌های ختم *الغرایب* هم مؤید معنای دوم است.

* امروز منم طراز اشرف

خاقانی مبدع سخن‌باف



هر کلامی، یک‌تاز است.

* گر موسی از آنکه معجزش بود

از چوب فکنده مار بنمود

او حق دلم به چوب شناخت

زین نفس چو مار، موسی‌ای ساخت (ابیات ۲۷۶۰-۲۷۶۲)

آورده‌اند: «موسی ساختن: کنایه از رام کردن، به صلاح درآوردن».

به نظر می‌رسد «موسی ساختن» به این مفهوم نیامده باشد. آنچه این

مفهوم را می‌رساند، «چون مار موسی ساختن» است.

* زان نام و لقب که خاص او راست

آنک دو فرشته چپ و راست

بر لوح خرد به نقطه و عجم

الحمد نوشته‌اند و والنجم (ابیات ۲۷۹۳-۲۷۹۴)

نوشته‌اند: «مراد از الحمد و والنجم نوشتن، علاوه بر ایهام به نام

نجم‌الدین احمد سیمگر، اشاره به نوشتن آیات قرآن و استناد به آنها در

نامه‌هاست». بهتر است مفهوم این بیت را در کلیات ابجدی ببینیم: از

نام ممدوح من، که احمد است، دو فرشته چپ و راست، در تختۀ عقل

الحمد نوشته‌اند و از لقب او، که نجم‌الدین است، سورة والنجم را تحریر

کرده‌اند.

* من ساغر و او می مطهر

تصحیف بخوان و قلب بنگر (بیت ۲۸۲۴)

نگاشته‌اند: «تصحیف: در بدیع جابه‌جا کردن نقطه‌های کلمه است

و تصحیف می، یم (دریا) می‌شود». مؤلف دچار اشتباه شده است؛

تصحیف می، یم نمی‌شود؛ بلکه قلب آن به این شکل است. تصحیف

به کلمۀ «ساغر» برمی‌گردد که تصحیف آن «شاعر» می‌شود.

* سدّی‌ست کمال محکمی را

شیبانی دین هاشمی را (بیت ۲۸۸۸)

نگاشته‌اند: «شیبانی دین: ابجدی نوشته است که شیبانی،

نگهبانی‌کننده را گویند. شیبان در لغت به معنی نگهبان نیامده است. به

نظر می‌رسد این معنی برای شیبان، از حکایت شیبان راعی گرفته شده

باشد که گرد گوسفندان خود خط مس کشید و به این وسیله از حمله گرگ

در امان می‌ماندند». ابیات در مدح تاج‌الدین بن امین‌الدین رازی است که

خاقانی در دیوان هم او را ستوده است (رک: سجادی، ۱۳۶۲: ۲۳۹). با

توجه به اینکه ممدوح، رازی است، خاقانی او را به ابوعبدالله شیبانی مانند

کرده که در *ریحانة الأدب* درباره او آمده است: «شیبانی: ابوعبدالله الکنیه،

دمشقی الأصل، واسطی الولادة، کوفی النشأة و از اصحاب ابوحنیفه کوفی

بود. در مجلس درس او و ثوری و اوزاعی و مالک و ابویوسف قاضی حضور

داشته و امام اهل رای می‌باشد. مذهب ابوحنیفه را نشر داد. در نحو و

حساب و علوم عربیه و قرآنیه متبحر و بسیار فصیح بود. هر وقتی که تکلم

می‌کرد، سامع تصور می‌نمود که قرآن مجید با لغت و زبان او نازل شده

است ... امام شافعی گوید که از علم شیبانی یک بار شتر استفاده نمودم

... وفات او به سال یکصد و هشتاد و هفتم یا نهم هجرت، در قریۀ رنبویه

نامی از دیهات ری واقع شد. جامع الصغیر و جامع الکبیر از آثار اوست

(مدرس، بی‌تا: ج ۳، صص ۲۹۱-۲۹۲).

* من هم به زحیرم از خری چند

قولنجی شوخ آسمان‌رند (بیت ۲۹۳۲)

نوشته‌اند: «آسمان‌رند: چالاک، زرنگ، کسی که آسمان را

رنده می‌کند. در اینجا معنی منفی زیرکی و چالاک‌ی مدنظر است».

آسمان‌رند، در فرهنگ‌ها به معنی آسمان‌خراش و سخت بلند و رفیع

آمده است. از طرف دیگر، اعتقاد پیشینیان بر این بوده که درازقامتی

نشان حماقت است:

یک ره به دو باده دست کوتاه کن

این عقل درازقَد احمق را (سنایی غزنوی، ۱۳۴۱: ۲۸)

«... ای دراز احمق و ای سیه‌گلیم نادان ع، حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ

عَنكَ أَشْيَاءُ» (وراوینی، ۱۳۸۵: ۱۹۷).

با عنایت به اینکه «دراز» در *آندراج* مجاز از احمق آمده، بنابراین

«آسمان‌رند» در این بیت به معنی نادان و ابله است.

* آن سرخ نه کز معمری خاست

سرخ‌ی که ز دست مرغزی خاست (بیت ۲۹۶۷)

نگاشته‌اند: «معنی و مفهوم این بیت به درستی مشخص نیست.

شارحان معنی‌های سست و نارسایی درباره آن نوشته‌اند». ابجدی نوشته

است: «مرغزی قفازن است، یا خطاب آن شخص است که به او عهده

قفازنی تعلق باشد». قفا زدن نوعی تنبیه و تحقیر محسوب می‌شود که

اثر آن به صورت کیبودی یا سرخی بر تن فرد باقی می‌ماند:

بفرمود تا دست سیلی کنند

به سیلی قفاگهش نیلی کنند (اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۹۴)

نه این کیبودی چرخ است، بلکه شد نیلی

ز زخم سیلی صاحب‌دلان قفای جهان (جامی، ۱۳۴۱: ۶۱۷)

ظاهراً برای تأثیر بیشتر، پیش از قفا زدن، دست را تر می‌کرده‌اند:

چو دست تر شود از باده، آنگهی خسرو

قفا زنیم مر این عالم جفاجو را (دهلوی، ۱۳۸۰: ۵۳)

معمری نیز به معنی دلّاک‌ی و مشت‌ومال کردن است:

«... و ریاضت او تا حدی بود که کسی او را معمری می‌کرد. شیخ

گفت: پایی را می‌مالی که هرگز به معصیت گامی فرارفته است» (عطار

نیشابوری، ۱۳۷۳: ۷۵۳).

خاقانی در بیت قبل، ابوالعلاء را سرخ‌قفا نامیده است و در این بیت

توضیح می‌دهد که سرخ‌قفایی او به دلیل مشت‌ومال دادن و دلّاک‌ی

نیست؛ بلکه دلیل آن، قفا خوردن و تحقیر اوست.

* بطریق زمانه، باب بطروس

صد ره به از این جحد منحوس (بیت ۲۹۷۳)

آورده‌اند: «بطریق زمانه، باب بطروس: هر دو کنایه از کافری است، که

خاقانی به ابوالعلاء نسبت داده است». ظاهراً «باب بطروس» همان «بطریق

زمانه» است؛ چه «بطریق» اسم خاص نیست؛ بلکه به معنی مجتهد ترسایان

و رئیس عیسویان یونان است و نام او در زمان خاقانی «بطروس» بوده است.

پس این ترکیب، اشاره به دو اسم نیست. از سوی دیگر، خاقانی می‌گوید که

این فرد در مقایسه با ابوالعلاء، صد بار بهتر از او است.

* از قدوة چند یاد نارم

چون یاد دو قدوه قبله دارم (بیت ۳۰۰۲)

به نظر می‌رسد «قدّه» که در نسخه وین آمده است، بر متن برتری



داشته باشد: «از قدّه چند یاد نارم». در *تغنامه* آمده است: «قدّه: به معنی گروهی از مردم که هریک بر راهی و روشی و عزیمتی باشند و از این باب است قول خدای تعالی: كُنَّا طَرَائِقَ قَدَا* اى مُخْتَلِفَهُ اَوهَاها (قرآن/ ۱۱ - ۲۷): گروهی نه همدل، جداکرده از گروهی دیگر». جای بسی شگفتی است اگر خاقانی کسانی را که در ابیات قبل، ناتمام و شکسته‌نام و منقطع نامیده است، بلافاصله با عنوان رهبر و قدوه یاد کند. بنابراین «قدّه» در این بیت از نظر معنایی بهتر و رساتر است.

سخن پایانی

آنچه ذکر شد، دریافت‌های نگارنده در مطالعه *ختم الغرایب*، به تصحیح دکتر یوسف عالی عباس‌آباد بود، که تلاش مصحح محترم در جای جای این کتاب پیداست. نکته‌ای که ناچار از ذکر آن هستیم، این است که در این تحقیق، فقط کاستی‌های کتاب - از دیدگاه نگارنده - ذکر شده است تا مصحح محترم در صورت تمایل و درست شمردن آنها، در چاپ‌های بعدی کتاب از این مطالب استفاده نمایند.

پی‌نوشت

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی تهران.

- ؟، ۱۳۴۲، *حدود العالم من المشرق إلى المغرب*. حواشی و تعلیقات مینورسکی. ترجمه میرحسین‌شاه. پاکستان: پوهنچی ادبیات.
- ابجدی، میرمحمد اسماعیل خان، ۱۹۵۴م، *کلیات ابجدی* (حصه چهارم، حقیقت‌نامه). تصحیح محمدحسین محوی لکنهوی و محمد یوسف کوکن. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

- انوری، محمد بن محمد، ۱۳۶۴، *دیوان*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: علمی و فرهنگی.

- -----، ۱۳۳۷، *دیوان*. به کوشش سعید نفیسی. تهران: موسسه مطبوعاتی پیروز.

- بهار، محمدتقی، ۱۳۶۸، *دیوان اشعار*. تهران: توس.

- بیلقانی، مجیرالدین، ۱۳۵۸، *دیوان*. تصحیح و تعلیق محمدآبادی. تهران: انتشارات موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

- جامی، کامل، ۱۳۴۱، *دیوان*. ویراسته هاشم رضی. تهران: پیروز.

- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۸۵، *دیوان*. به کوشش دکتر خلیل خطیب‌رهبر. تهران: صفیعلی‌شاه.

- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل، ۱۳۳۳، *تحفة العراقین*. به اهتمام و تصحیح و حواشی و تعلیقات دکتر یحیی قریب. تهران: چاپخانه سپهر.

- -----، ۱۳۸۵، *ختم الغرایب* (نسخه برگردان به قطع اصل نسخه خطی). به کوشش و با پیشگفتار ایرج افشار. مرکز پژوهشی میراث مکتوب و انتشارات فرهنگستان علوم اتریش.

- -----، ۱۳۸۶، *ختم الغرایب*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر یوسف عالی عباس‌آباد. تهران: سخن.

- -----، ۱۳۱۷، *دیوان*. به تصحیح و تحشیه و

تعلیقات علی عبدالرسولی. تهران: چاپخانه مروی.

- -----، ۱۳۵۷، *دیوان*. به کوشش دکتر

ضیاءالدین سجادی. تهران: کتاب‌فروشی زوار.

- دهلوی، امیرخسرو، ۱۳۸۰، *دیوان*. با مقدمه و اشراف محمد روشن. تهران: نگاه.

- ساوجی، سلمان، ۱۳۶۷، *دیوان*. به اهتمام منصور مشفق. تهران: صفیعلی‌شاه.

- سجادی، سید ضیاءالدین، ۱۳۸۲، *فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی*. تهران: زوار.

- سنایی غزنوی، محدود بن آدم، ۱۳۸۳، *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.

- -----، ۱۳۴۱، *دیوان*. به سعی و اهتمام مدرس

رضوی. تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

- شهیدی، سیدجعفر، ۱۳۵۷، *شرح لغات و مشکلات دیوان انوری ابیوردی*. تهران: انجمن آثار ملی.

- طباطبایی، سیدمهدی. «تصحیح ختم الغرایب، از نسخه خطی وین، کتابت ۵۹۳ هـ با شرح ابیات و تعلیقات» (پایان‌نامه). دانشگاه تهران، تابستان ۱۳۸۶.

- عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۳، *تذکره الاولیاء*. به کوشش الف. توکلی. تهران: بهزاد.

- عنصری بلخی، ۱۳۴۲، *دیوان*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه سنایی.

- غزنوی، سید حسن، ۱۳۶۲، *دیوان*. به تصحیح و مقدمه محمدتقی مدرس رضوی. تهران: اساطیر.

- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۶۹، *سخن و سخنوران*. تهران: خوارزمی.

- قبادیانی، ناصرخسرو، ۱۳۳۵، *دیوان*. به کوشش مهدی سهیلی. اصفهان: کتاب‌فروشی تأیید.

- -----، ۱۳۷۸، *دیوان*. تهران: سیمای دانش.

- کردستان، سید محمد شیخ‌الاسلام، ۱۳۳۷، *راهنمای مذهب شافعی*. تهران: دانشگاه تهران.

- فرهنگ‌های لغت فارسی.

- قرآن کریم.

- کردستانی، مردوخ، ۱۳۶۷، *فقه محمدی*. سنندج: غریقی.

- مختاری، عثمان، ۱۳۸۲، *دیوان*. به اهتمام جلال‌الدین همایی. تهران: علمی و فرهنگی.

- مدرس، محمدعلی، بی‌تا، *ریحانه الأدب*. تهران: چاپخانه شفق.

- مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۳، *دیوان*. مقدمه: ناصر هیری. تهران: گلشایی.

- معزی، محمد بن عبدالملک، ۱۳۱۸، *دیوان*. به سعی و اهتمام عباس اقبال. تهران: کتاب‌فروشی اسلامیه.

- منوچهری دامغانی، ۱۳۵۶، *دیوان*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتاب‌فروشی زوار.

- وراوینی، سعدالدین، ۱۳۵۸، *مرزبان‌نامه*. به تصحیح و تحشیه محمد بن عبدالوهاب قزوینی. تهران: کتاب‌فروشی فروغی.

- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد، ۱۳۵۴، *گرتاسنامه*. چاپ دوم، تهران: طهوری.